



## سخنرانی در دیدار با فرماندهان یگانهای عمده‌ی عملیاتی نیروی زمینی و هوآنیروز - 5 / اسفند / 1368

بسم الله الرحمن الرحيم

از دیدار شما برادران و فرماندهان و مسؤولان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران خوشحالم. بعضی از شما، ده سال یا هشت سال و یا کمتر و بیشتر، در میدانهای نبرد و یا در صحنه‌های مربوط به نبرد حضور داشتید. من، بعضی را در جمع شما می‌شناسم که سالهای متمادی در صحنه‌های جنگ و تهدید دایمی مرگ بودند و همه‌ی جسم و جان خود و راحتی عزیزان و آسایش و امنیت خانواده‌شان را در طبق اخلاص گذاشتند و تقدیم کردند. بعضی از شما بودند که به شهادت رسیدند و بعضی دیگر هم مثل شما و دیگران هستند که بحمدالله برحسب تصادف زنده ماندند.

همان جایی که شهدای ما حضور داشتند، شما هم حضور داشتید؛ فرقی ندارد. جایگاهتان آن‌گونه نبود که شما به جایی نرفتید و شهید نشدید. نه، آن جایی که شما حضور داشتید، همان جایی بود که آدم آن‌جا شهید می‌شود. به‌دلیل این‌که رفیق و هم‌رزم و دوستان در آن‌جا شهید شد، ولی شما بحمدالله امروز زنده هستید. در این‌جا مناسب است که مختصراً یک بحث عرفانی و معنوی مطرح کنم. ما کمتر به حقایق این بحثها توجه می‌کنیم؛ هر چند بیشتر حقایق هم همان‌جاست. بحث این است که اصلاً ما این حیات و زندگی را برای چه می‌خواهیم؟ وقتی شما اتومبیلتان را بنزین می‌زنید و در آن روغن می‌ریزید و مرتب می‌کنید، برای این است که سوار آن بشوید و به جایی برسید. اگر چنانچه کسی این باک را از بنزین پرکند و سوار شود و روشن کند و به سمت پمپ بنزین بعدی برود و در آن‌جا مجدداً باک را پرکند و باز ماشین را روشن کند و به طرف پمپ بنزین سومی برود و همین کار را تکرار کند و ادامه دهد، چه هدفی را دنبال کرده و چه فایده‌یی را تأمین نموده است؟! این‌که زندگی نشد. اگر هدف از پر کردن باک و مرتب کردن ماشین این باشد که حرکت کنیم تا به جایی برسیم که مجدداً همین کار را بکنیم، هیچ هدف مشخصی را دنبال نکرده‌ایم.

شما این موتور می‌کشید که اسمش جسم و وجود شماست، برای چه مرتب می‌کنید؟ آیا ما غذا می‌خوریم تا جان بگیریم و راه بیفتیم و حرکت و تلاش کنیم و نانی گریبیاوریم و دوباره بخوریم؟! اگر دوباره این نان را هم گریبیاوریم و در جسممان ریختیم، با خوردن نان دوم، باز جان و حرارت و حرکت و توانی پیدا می‌کنیم. واقعاً با این توان، باید چه کار کنیم؟ آیا باز دوباره به سمت نان حرکت کنیم؟! این‌که زندگی نشد. این، چیز پوچی است. آیا انسان در همه‌ی سالهای متمادی بخورد تا بتواند کار کند و بعد با کار خود، وسیله‌ی خوردن پیدا کند؟! این‌که یک دور دایمی خیلی بی‌ربطی شد. این‌گونه زندگی که فایده‌یی ندارد.

من در ماشینم بنزین می‌ریزم که با آن بتوانم خودم را به نقطه‌ی محبوب و معشوق و آن جایی که کار دارم، برسانم. البته، وقتی می‌خواهم به آن‌جا برسم، طوری راه را انتخاب می‌کنم که پمپ بنزینی هم وسط راه باشد. اما هدف، آن پمپ بنزین نیست، هدف آن‌جاست. ما باید غذا بخوریم تا برای رسیدن به مقصودی، توان و حیات پیدا کنیم. آن مقصود چیست؟ آن را باید پیدا کرد. آن معشوق چیست؟ دنبال او باید رفت. او، آرمانها و آرزوهای فراتر از چارچوب جسم من و شماست. تلاش ما برای آن آرزوست.

البته، آن آرزوها در همه‌ی انسانها یکسان نیست. یک نفر آرزویش حراست از میهن است. این آرزو، مقدس و خوب است و هیچ قبیحی در آن نیست. آنهایی که برای میهنشان جانفشانی می‌کنند، در حقیقت برای راحتی مردم میهنشان تلاش می‌کنند. آنها، کار مقدسی را انجام می‌دهند؛ اما از این بالاتر و مقدستر هم هست. آن‌مدنگاه که به انسانیت و کمال و صفات نیکوی انسانی می‌رسد، از این بالاتر است.

گاهی هم انسان از مرزهایی دفاع می‌کند که آن مرزها، مرزهای ظلم و طغیان است. فرض کنیم در نظام و کشوری،



سیستم و تشکیلاتش به گونه‌ی بی‌باشد که برای فساد تلاش می‌کند. تعجب نکنید، این‌طور چیزی در دنیا وجود دارد. مثلاً می‌بینید سران کشور، یک مشت قاچاقچیند؛ حالا یا قاچاقچی مواد مخدر و یا قاچاقچی سلاح هستند. آنها پول می‌گیرند تا معامله را شروع کنند و راه بیندازند. الان در این دنیای بزرگ و در این جنگل گسترده‌ی که قدرتها این‌چنین به جان هم افتاده‌اند، از این قبیل کشورها داریم.

البته، به شایعات کاری ندارم که مثلاً امریکاییها "نوریگا" را به قاچاقچیرگی مواد مخدر متهم کردند و چون امریکاییها گفتند، پس حجیت ندارد. امریکاییها خودشان صد پله از "نوریگا" بدتر و خبیث‌ترند! اگر او آدم بدی است، اینهایی که امروز در امریکا سرکارند، از او بدترند. او، لاقلاً این قدر همت و حمیت داشت که در مقابل زورگویی، چند صباحی بایستند؛ اگر چه ماهیت کار چندان معلوم نبود. ما اصلاً مایل نیستیم درباره‌ی کارهای کسانی از این قبیل، قضاوت کنیم. بنابراین، ظواهر کار را می‌گوییم.

برخی از سران کشورها، حتی این‌را هم ندارند. آنها صد درصد تسلیم سیاستهایی هستند که از طرف سرمایه‌دارها و کمپانی‌دارهای بزرگ و قارونهای زمان تدوین می‌شوند. به ظاهر رؤسای جمهور امریکا و داد و فریادهای توخالی آنها نگاه نکنید. اینها، در مقابل سیاستهای القا شده از طرف همین کارتل‌دارهای عظیم جهانی - که عده‌ی بی‌آنها امریکایی و عده‌ی دیگر صهیونیستند - از خودشان هیچ اراده‌ی ندارند و اگر یکی را دو کردند، سرشان را زیر آب می‌کنند - مانند مواردی که شما در عمر خود دیده‌اید. به همین اندازه که من و شما یادمان است، از رؤسای جمهور امریکا، یکی کشته شد و دیگری با افتضاحی کنار رفت. اینها عادی نیست. همه‌اش دست کسانی است که در پشت پرده کار را اداره می‌کنند. ما راجع به این سران که تفکر قاچاقچیرگی دارند، بحثی نداریم و نمی‌خواهیم صحبتی بکنیم.

همان‌طور که اشاره کردم، دفاع از مرزهای کشور، یک هدف است؛ اما تلاش برای نجات این کشور از آن‌چنان سیستمی، هدف بالاتر و با ارزشتری است. اگر نظام و کشوری - مثل کشور ما - به سمت تعالی و فضیلت اخلاقی و معنوی و رستگاری و نجات انسان از ناراحتیها و رنجها سوق پیدا کند، در آن صورت، هدف حراست و حفاظت از این نظام خواهد بود. ارزش دفاع از چنین نظامی، بالاتر و بالاتر از دفاع صرف از مرزهاست. اینها هدفهای زندگی است و انسان باید برای آنها و کسب رضای خدا تلاش کند و وظیفه و تکلیف دینی خودش را - که بالاخره پس از این زندگی کوتاه مادی، همان برایش می‌ماند - انجام بدهد.

به همین خاطر، در کلمات امام بزرگوارمان - که مرد حکیمی بود و صرفاً یک روحانی متخصص در امر فقه و اصول و حکمت و فلسفه نبود و شخصاً و روحاً یک انسان بزرگانندیش و بلنداندیشی بود - ادای تکلیف خیلی مهم شمرده می‌شد. ما آدمهای بزرگ زیاد دیده‌ایم و شرح حال بعضی از آنان را در کتابها خوانده‌ایم و با انواع و اقسام شخصیت‌های روحانی و علمای دینی و اساتید، زیاد برخورد کرده‌ایم؛ ولی امام (ره) یک انسان نمونه و فوق‌العاده بود و از نوع سایر کسانی که در همان کسوت و با آن هدفها بودند، نبود. انصافاً او انسان والایی بود.

ایشان مکرر می‌گفتند که ما برای ادای تکلیف حرکت می‌کنیم، حتی برای پیروزی هم تلاش نمی‌کنیم. البته، پیروزی را دوست می‌داریم، هیچ کس نیست که از پیروزی بدش بیاید، هیچ کس نیست که برای پیروزی کار نکند؛ اما هدف نهایی چیزی است که حتی از پیروزی هم بالاتر می‌باشد و آن جلب رضای خدا و ادای تکلیف است. اگر من پیروز شدم، اما از خدا دور گشتم، مغلوب شده‌ام. اگر من - خدای نکرده - به هدفم دست نیافتم، اما تکلیفم را انجام دادم، این پیروزی و پیشرفت است.

ما باید تکلیفمان را انجام بدهیم. هرکدام از شما، آن وقتی که احساس می‌کنید نسبت به وظیفه‌ی دولتی و ارتشی خود بی‌علاقه‌اید و نسبت به آن کار، دلسوزی ندارید، آن وقت جای نگرانی است؛ چون از خدا دور می‌شوید. جا دارد انسان نگران بشود؛ ولو ظاهر قضیه هم معلوم نباشد و مافوق و فرمانده و زیردست نفهمند. فکر نکنید که اگر ظواهر



کار درست باشد و شما دلسوزی پی نکنید، مسأله تمام شده است. باطن قضیه را که خدا می‌داند و مطلع است که شما فاصله می‌گیرید. آن وقتی که شما نسبت به کارتان با علاقه و دلسوزی تلاش می‌کنید و می‌دانید که خدا عالم و راضی است، در آن صورت شما خوشحال باشید که کارتان تمام شده است و به هدف رسیده‌اید. این، صلاح و نجاح و فوز است؛ یعنی رسیدن و دست یافتن به هدف.

اگر این حالت استمرار پیدا کرد، خشنود باشید؛ زیرا صلاح دائمی و ابدی شماست و ما دنبال این هستیم. این، جنبه عرفانی و معنوی و اخلاقی قضیه است که ما نبایستی از آن فارغ باشیم و همان‌طور که گفتم، ذهنهای امثال من قادر نیست که عمق و مغز این معنویات و رقیقه‌ها را درست لمس کند. هرچه انسان معنویتر و روحانیتر باشد، بیشتر می‌فهمد. ( البته، روحانی نه به معنای این لباس ما، بلکه به معنای روحانیت معنوی و حقیقی و قلبی).

آقایان! از لحاظ وضع تکلیف، نیروی زمینی عمده‌ی ارتش است. اصل قضیه شماست. نیروی هوایی، شما را پشتیبانی می‌کند و اگر چه ما مرزها و تهدیدهای دریایی قابل توجهی داریم، اما نیروی دریایی، درجه‌ی دوم شماست. یعنی حتی آن جایی که تهدید از جانب دریا باشد، مدافع واقعی در زمین، شما هستید و باید دفاع کنید. بنابراین، اصل قضیه نیروی زمینی است.

امروز، نیروی زمینی مثل نیروی زمینی دوران رژیم گذشته نیست که همه‌ی تلاش و تحرکش، عبارت از انجام مانوری در بیابانی با یک دشمن فرضی و یا یک هدف دروغینی و چیزهایی که ظاهراً هیچ خطری ندارند، باشد. امروز، نیروی زمینی دارای هدف است و تهدید جدی و منطقه‌ی حفاظت حقیقی دارد که باید حفاظت کند. فرق وضع امروز شما با رژیم گذشته، مثل تفاوت تفنگ حقیقی با مشق و گلوله‌ی واقعی با گلوله‌ی مشقی است. امروز، شما به معنای واقعی کلمه، با تهدید مواجهید و باید دفاع کنید و خودتان را به هدفها برسانید. هدفهای واقعی و مشخص شده، با گذشته فرق می‌کند؛ پس باید آمادگی صددرصد و واقعی باشد. این که ما در جایی، صورت یگانی داشته باشیم و بگوییم این مقدار از مرز دست ماست و این قدر گسترش داریم و هر وقت هم کسی به آن جا برود، ببیند که بالاخره یگانی وجود دارد و ظاهر قضیه حفظ شده است، کافی نیست. نیروی زمینی باید آمادگی حقیقی داشته باشد. این، خلاصه‌ی قضیه است.

من مکرر به آقایان مسؤول - هم به تیمسار رئیس ستاد مشترک و هم به تیمسار فرماندهی نیروی زمینی - گفته‌ام که یگانها بایستی در چارچوب امکانات، در حد اعلای آمادگی باشند. البته، مشکلاتی را که آقای سرتیپ حسنی سعدی اشاره کردند، من بیشتر از ایشان آنها را می‌دانم؛ چون در سطوح تصمیم‌گیری ارتش، سابقه‌ام بیش از ایشان است. یازده سال است که من با ارتش در سطوح تصمیم‌گیری سروکار دارم و نقصها و مشکلات و نیازها و کمبودهای آن را می‌دانم و به مشکلات بودجه‌ی دولت هم واقفم. البته، همه‌ی این مشکلات و کمبودها باید در زمان خودش حل شود و به شکل مطلوب درآید؛ اما مطلبی که من به شما می‌گویم، با غفلت از آن واقعیتها نیست. من می‌گویم در چارچوب امکانات و موجودی و ممکناتمان، بایستی در حد اعلی باشیم و تا جایی که ممکن است، باید تلاش کنیم. نباید کمبودها موجب و یا - به تعبیر دیگری - بهانه برای نقصها و نارساییها بشود. باید ابزار را آماده نگاه داریم.

من، چند سال قبل از این، برای همین قضیه جهاد خودکفایی را تشکیل دادم. الان هم جهاد خودکفایی در همه‌ی نیروها - از جمله در نیروی زمینی - باید در حد اعلی کار و تلاش بکند تا بتواند مقصود از این تشکیلات را که خودکفایی درونی است، تا حد ممکن تأمین کند. البته، شما فعلاً نمی‌توانید تانک بسازید - اگرچه ان‌شاءالله در آینده این کارها خواهد شد - اما سلاحها و وسایل مهندسی و تانکها و نفربرها و تانک‌برهایی را که الان داریم و مربوط به جهاد خودکفایی می‌باشد، عملیاتی و آماده به کار نگاه داریم. ما بولدوزر و لودر و این‌گونه امکانات کم نداریم. اینها



باید آماده باشند و مورد استفاده قرار گیرند.

آموزش را جدی کنید. مراکز آموزشی مثل دانشکده‌ی علوم نظامی و همچنین بقیه‌ی مراکز آموزشی را حقیقتاً مرکز آموزش قرار بدهید. انضباط در داخل نیروها، انضباط واقعی و عمیق باشد؛ نه انضباط صوری محض. البته، انضباط صوری هم لازم است. انضباط، یعنی هر فرمانبری خودش را ملزم اخلاقی و وجدانی بداند که فرمان فرمانده را عمل بکند. این کار، نه فقط در مد نگاه او، بلکه همان جایی که چشم او هم نمی‌بیند، فرمان او باید عمل بشود. انضباط به معنای واقعی، همین است.

سازماندهی به شکل دقیق و عمیق آن، بحمدالله در ارتش خوب بوده و الان هم به خوبی وجود دارد. سازماندهی در ارتش ایرادی ندارد؛ اما برای حفظ این سازماندهی، باید کمربند انضباط را دور یگانهای عمده و غیرعمده بیندازید و آنها را محکم نگه دارید؛ زیرا یک ذره بی‌انضباطی و بی‌نظمی در خطوط، فاجعه‌آفرین است.

حضور شما در یگانهایتان، خیلی واجب است. فرماندهی لشکر باید تا سطح گردان جلو برود. گروهان باید مرتب سرکشی و بازرسی شود و نگاه و نفس شما به او بخورد. این، خودش تأثیر زیادی خواهد داشت. همه‌ی کار این نیست که به افراد یگان پول بدهید. شما خیال می‌کنید که پول، همه‌ی مسایل و مشکلات را حل می‌کند، یا همه‌ی اشکالات از کم پولی ناشی می‌شود؟ نه، این‌طور نیست. نیرو، در مرز و در چهارقدمی دشمن نشسته و احياناً یک رادیوی یک موج هم دم دستش است و اصلاً نمی‌داند دنیا چیست و کیست و اصلاً شما وجود خارجی دارید یا خیر. او، اصلاً نمی‌داند فرماندهی لشکر به فکر اوست یا نه؛ چه رسد به فرماندهی نیرو!

بعضی اوقات، سربازهای جلو خطوط مقدم، حتی درجه‌دارها و افسرهایشان، خیال می‌کنند فرماندهی آن‌جا به یاد آنها نیست. این موضوع، آنها را خرد می‌کند. حالا اگر شما رفتید و مقداری پول به او دادید، این کار معجزی درست نمی‌کند و اصلاً کمبودش مشکلی به وجود نمی‌آورد. او باید بداند که شما به فکرش هستید و ناراحتی و رنج او را حس می‌کنید. اگر چنین قضیه‌ی را فهمید، روحیه پیدا می‌کند و می‌جنگد و مقاومت نشان می‌دهد و سنگر را حفظ می‌کند.

مشکل ما، همان خطوط مقدم است. چرا عراق توانست ناگهان وارد خاک ما بشود و هشتاد، نود و یا صد کیلومتر جلو بیاید و بعد شما و سایر نیروهای مسلح، برای بیرون انداختنش هشت سال زحمت بکشید و تازه به‌طور کامل نتوانید او را بیرون کنید؟ به خاطر این‌که خطوط مقدم درست نبود. خطوط مقدم باید درست باشد. سنگرهای مقدم بایست نفوذناپذیر باشند. الان، دشمن روبه‌روی ما، همین‌گونه است. شما به ذهنتان هم خطور نمی‌دهید که بتوانید نیروهایتان را بردارید و مثلاً پنجاه کیلومتر در عمق خاک او پیش بروید؛ چون می‌دانید که خطوط محکم است. شما چرا نتوانید؟ ما از داخل کشور او خبر داریم و می‌دانیم که مشکلاتش خیلی بیشتر از شماست. در عین حال، این استحکام را دارد.

خطوطی که دست شماست، باید محکم باشد. البته در آینده - که خود من وقتش را معین خواهم کرد - کلاً خطوط دفاعی در دست ارتش خواهد بود؛ اما الان این‌چنین نیست. الان، چند صد کیلومتری دست شماست و قدری کمتر از آن هم دست سپاه می‌باشد. ژاندارمری هم مقداری در اختیار دارد.

نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بایستی مثل سد فولادین غیرقابل نفوذ باشد. این‌گونه هستید یا نه؟ اگر نباشید، قابل قبول نیست. باید ببینید اشکالتان چیست. در همه‌ی سطوح: فرماندهی نیرو، فرماندهان یگانها و لشکرها و دژبانهای عمده و بقیه‌ی عناصر بروند ببینند اشکالشان چیست و چرا آن‌طورکه مطرح کردم، نیست و چرا نمی‌توانید؟ البته، بحمدالله قدرت ارتش خوب است و نیروی زمینی قوی و تواناست. بروید از این خطوط مقدم خاطر جمع بشوید. این، حرف ماست. از خدا کمک بخواهید و قدر وضع کنونی ارتش و قدر این‌گونه نشستن و معاشرت را بدانید. این، چیز با ارزشی است و اگر کسی بفهمد، کار قیمتمداری است. شما، این‌جا روی موکت دور



همدیگر نشسته‌اید که چیز با ارزشی است. البته، فرماندهی به جای خود، اما برخورد و منش انسانی برادرانه مهم است که بحمدالله شما امروز آن را دارید و در گذشته هیچ وقت نداشتید.

در گذشته، ارتش ایران هیچ وقت از عزت واقعی برخوردار نبوده است. زرق و برق و ترسیدن آدمها را کاری ندارم. اصولاً ارتش، از عزت واقعی برخوردار نبود؛ به خاطر این که همیشه از طرف مافوق روی او فشار بود و تحقیر می‌شد. از طرف مردم نیز همیشه طرد می‌شد و اگر نگویم همیشه، گاهی یا خیلی از اوقات، مورد نفرت بوده است. این، تاریخ گذشته‌ی ماست. اگر کسی تاریخ هشتاد یا هفتاد سال اخیر را نگاه کند، می‌بیند که جز این نبوده است. چه آن وقتی که ما ارتش منظمی نداشتیم و چه از اوایل قرن اخیر هجری شمسی که ارتش منظم پیدا کردیم و مستشارهای خارجی زمام ارتش را به عهده گرفتند؛ این گونه بوده است.

یک وقت در یکی از ملاقاتهای ارتشیها، شرح دادم که چه کسانی به کشور ما آمدند و عهده‌دار ارتش ما شدند. در این سالهای متمادی، پرتغالیها و فرانسویها و انگلیسیها و روسها و همین‌طور هلندیها، آموزش ارتش ما را به عهده داشتند و در آخر هم امریکاییها بودند که در ارتش نفوذ کردند و چه تحقیر و تحمیلی که نکردند. قدرتمندان هم از طرف آنها همین‌گونه رفتار می‌کردند. مردم نیز در ترس و ارباب بودند. یک افسر، مخصوصاً تا وقتی که جوان بود و هنوز نشاط و غرور جوانی و زرق و برقی داشت، در خیابان می‌رفت و می‌آمد؛ اما این که ملاک نیست. ملاک، عزت واقعی است.

امروز، ارتش به معنای واقعی کلمه عزیز است. مسؤولان کشور، شما را دوست دارند و قدرتان را می‌دانند. سال گذشته دیدید که یکی از آخرین صادرات ذهن شریف امام (ره)، همان پیامی بود که به ارتش دادند که چه پیام محبت‌آمیز و احترام‌آمیزی بود. من، همیشه با ایشان راجع به ارتش و نیروهای مسلح زیاد صحبت می‌کردم و می‌دیدم که قلباً برای ارتش احترام قایلند. این، عزت است.

مردم هم شما را واقعا عزیز می‌شمارند و مدافع خود می‌دانند و مهاجم به خودشان و بی‌تفاوت و سربرار نمی‌انگارند. هشت سال جنگ، به مردم ما کاملاً آموخت که این اونیفورم و نیروهای مسلح، کلاً چه قدر برایشان ارزشمندند. این، عزت واقعی است. قدر آن را بدانید و برای حفظ و ازدیادش تلاش کنید. از خدا هم کمک بخواهید، تا ان شاءالله کمکتان کند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته